



۱۹۲۶، آخرین تلاش چپ در بین الملل کمونیستی

25 آوریل، بوسیه ی [Ahmad Farsi](#)

این مطلب مجموعه سخنان آمادئو بوردیگا در ششمین پلنوم اجرایی بین الملل کمونیستی در سال 1926 است که با همت و مقدمه ای توسط رفقای «گرایش کمونیست انترناسیونالیستی» منتشر گشته و به فارسی ترجمه شده است. اهمیت این مطلب در آنستکه طرفداران حزب توده در ایران همواره سعی کرده اند که نشان دهند که تئوری های استالین در مورد مسائل جهانی و روابط درون حزبی بدون هیچ مبارزه ای در انترناسیونال کمونیستی غالب گشت. این مطلب نشان می دهد که کمونیست های چپ کاملاً به راست گرایی ایدئولوژیک رهبری حزب بلشویک در مورد مسائل استراتژیک طبقه کارگر و روابط درون حزبی واقف بودند. در سخنان بوردیگا می بینیم که نتایج اقدامات استالین و رهبری حزب بلشویک را پیش بینی شده است. تاریخ هم صحت پیش بینی های او را تأیید کرد.

ترجمه فارسی این مطلب از روانی مطلوبی برخوردار نیست. البته من چند تغییر در ساختار برخی از جملات داده ام تا روان تر شود. ولی هنوز با ترجمه ای ایدآل فاصله زیادی دارد.

بینا داراب زند

کمونیست چپ در بین الملل سوم - بوردیگا در ششمین جلسه وسیع اجرایی بین الملل کمونیست

« از آنجائیکه انقلاب روسیه مرحله اول انقلاب جهانیست، از آنرو انقلاب ما نیز بوده، مشکلات آن مشکلات ما نیز میباشد و هر مبارزی در بین الملل انقلابی، نه تنها حق بلکه وظیفه دارد در حل آنها تشریک مساعی کند.»

آمادئو بوردیگا، در بیستمین جلسه بین الملل کمونیست، ۱۵ مارس سال ۱۹۲۶

مقدمه «گرایش کمونیست انترناسیونالیست»

هفتاد سال پیش موجی از ستیز و قیام پرولتری که به جنگ جهانی خاتمه داد، همه چیز بود بجز اتمام. پرولتاریای روسیه، به جای دریافت تقویت و حمایت از استقرار جمهوری شوراها در اروپا و فراتر از آن، یکه و تنها در انزوا ماند. امروز در پرتو تجربه تاریخی، به آسانی میشود دید که آنچه از انقلاب کبیر روسیه، سالم باقی مانده بود، اسکلت حزب انقلابی بود که حالا به بازوی مرکزی یک دستگاه دولتی وحشیانه تبدیل شده بود. دو سال پس از مرگ لنین، استالین خود را کاملاً در مسیر جا انداختن خود به عنوان تنها رهبر بلامنازع در حزب و دولت قرار داده بود. از زمان دهمین کنگره حزب در سال ۱۹۲۱ (در زمان شورش کرونشانات و معرفی نپ) شکل گیری فراکسیون در داخل حزب روسیه به طور رسمی منع شده بود. با فرا رسیدن سال ۱۹۲۶، تمام بحث های اصیل سیاسی در مورد مسئله کلیدی یعنی چه اتفاقی بر سر انقلاب آمده و چشم انداز های طبقه کارگر چیست، در متن خواست وحدت حزبی و تکمیل آن با دخالت پلیس سیاسی، به خاموشی گرائید. در همین حال، در رده های بالای حزب، مبارزه برای کنترل دستگاه های حزبی به طور فزاینده، بیژانس وار و به همان درجه شریر، در میان استالین، تروتسکی و دیگر رهبران قدیمی بلشویک شکل گرفت. (با آغاز سال ۱۹۲۶ حالا نوبت خود زینوویف بود که با مانورهای استالین در تنگنا قرار گیرد و اپوزیسیون مشترک به رهبری زینوویف، کامنف و تروتسکی که عمر کوتاهی داشت، در فرآیند شکل گیری قرار گیرد.)

این پیشرفت نامیمون و ناگوار ضد انقلاب در روسیه، در داخل بین الملل کمونیست نیز با سیاست "بولشویزه کردن" احزاب متشکل آن از سال ۱۹۲۴، فقط نام مستعاری برای تبدیل آنها به کلون وفادار و مطیع حزب کمونیست روسیه، بازتاب یافت. تئوریزه شدن "سوسیالیسم در یک کشور"، توسط استالین وسیله موثر، برای ساکت و خفه کردن کمونیست چپ شد. افزون بر آن، راه برای هر گونه بحث در مورد آنچه در روسیه اتفاق می افتد در درون آنچه که ظاهراً قرار بود بدنه اجرایی حزب پرولتاریای بین المللی باشد، بسته شد. بین الملل کمونیست به کمینترن، بازوی سیاست خارجی دولت روسیه، تبدیل شد.

ما به مناسبت هفتادمین سالگرد دخالت گری آمادئو بوردیگا، سخنگوی کمونیست چپ ایتالیا، در طول ششمین جلسات اجرایی وسیع بین الملل کمونیست که بین ۱۷ فوریه و ۱۵ مارس سال ۱۹۲۶ برگزار شد، به انتشار عصاره سخنرانی او مبادرت میورزیم. در طی جلسات مختلف، بوردیگا با فصاحت، انحطاط سیاسی بین الملل را با تمرکز روی تاکتیک های جبهه متحد، دولت کارگری، "بولشویزه" کردن و منع فراكسیون و همچنین ضرورت بحث در درون بین الملل به عنوان یک کل درباره آنچه که برای انقلاب روسیه اتفاق میفتاد، محکوم کرد.

با این حال، او قادر نشد که به طور کامل این آخرین نکته را در جلسات باز بسط و توسعه دهد. استالین قبلاً زمینه آنرا فراهم کرده بود. فقط در یک جلسه بسته میان استالین و نمایندگان ایتالیایی بود که او قادر شد که استالین را متحیر کند، زمانی که او در مورد موقعیت نسبی پرولتاریای روسیه و دهقانان و ماهیت گروه بندی های مخالف در درون حزب کمونیست، به طور مستقیم پرسید که آیا «رفیق استالین، فکر می کند که توسعه وضعیت روسیه و مشکلات داخلی حزب روسیه به توسعه بین المللی جنبش پرولتاری مرتبط است؟» «فراخوانی برای پاسخ عمیق از مردی بزرگ» تا کنون این سوال، هرگز از من نشده است. من هرگز باور نمی کردم که یک کمونیست این سوال را از من بکند. خدا شما را بخاطر انجام این کار ببخشد.»

هیچ کنگره بین المللی، آنطور که بوردیگا در جمع بندی خود در جلسه عمومی برای سال ۱۹۲۷ پیشنهاد داده بود، برگزار نشد، نیازی به گفتن نیست، زمانی که ششمین کنگره کمینترن برگزار شد (در سال ۱۹۲۸) هیچ بحثی در مورد روسیه وجود نداشت.

با وجود اینها، بوردیگا نه تنها موفق به طرح مواضع چپ ایتالیا که قبلاً در کنگره حزب کمونیست ایتالیا طرح شده بودند شد، (۱) او همچنین موفق شد که مسئله مرکزی یعنی کلیت روسیه را دوباره باز کند. وقتی نوبت "تزاها در باره پرسشهای فعلی جنبش کمونیست بین المللی" رسید صدای بوردیگا از طرف کمونیست چپ ایتالیا - تنها صدای، مخالفت بود.

با وجود این مواضع شجاعانه، در بازگشت خود به ایتالیا بوردیگا عملاً از زندگی سیاسی کناره گیری کرد. در طول باقی مانده از سال ۱۹۲۶ تنها متن نوشته سیاسی او، نامه او به کارل کوروش در ماه اکتبر بود. در اینجا او استدلال کرد که در تاکتیک های جریان مخالف تروتسکی - زینوویف در روسیه، "حس واقعیت" وجود دارد و توصیه بکارگیری یک سیاست محتاط با کمینترن را کرد و تصریح اینکه چپ "قبل از رسیدن به تهاجم آشکار، هنوز نیاز به دریافت ضربات بیشتر است". او در ماه نوامبر دستگیر شد و به جزیره اوستیکا منتقل و سپس در پونزا تا پایان سال ۱۹۲۹ زندانی شد. فراكسیون چپ در تبعید (و همینطور تروتسکی) که در سال ۱۹۲۷ تشکیل شده بود سعی کردند که او را متقاعد کنند تا به آنها در خارج از کشور ملحق شود. "صبر کنیم و ببینیم چی میشود" به موضع سیاسی شخصی او تبدیل شده بود و او به طور کامل از کار سیاسی چه در داخل ایتالیا و چه در سطح بین المللی فاصله گرفته بود. او نوراتو دامن اینگونه توضیح داده است «حوادث بعدی سیاسی حائز اهمیت تاریخی، از بغل گوش این غریبه، بدون دریافت هر گونه اکو گذشت: درگیری تروتسکی / استالین، استالینسم، تشکیل فراكسیون ما در خارج از کشور - در فرانسه و بلژیک - که همچنان به توسعه سیاسی و ایدئولوژی حزب لیوورنو؛ جنگ داخلی در اسپانیا و جنگ جهانی دوم و در نهایت قرار گرفتن اتحاد جماهیر شوروی در جبهه جنگ امپریالیستی پرداخت. نه یک کلمه ای و نه یک خطی...»

بنابراین، کار برای دستیابی به یک تراز نامه از تجربه روسیه و پیامدهای ضد انقلابی آن در سراسر جهان، به گردن دیگران افتاد. اما این داستان دیگری است. اگر مداخله او در کمینترن در سال ۱۹۲۶ حتی تنها عمل سیاسی او بود، هنوز هم، یک سهم پایدار برای پلاتفرم کمونیست چپ محسوب میشود. (۲)

ما کمونیست ها به خوبی می دانیم که توسعه تاریخی طبقه کارگر باید به دیکتاتوری پرولتاریا منجر شود، اما این عمل که باید توده های وسیع مردم را در بر گیرد، به سادگی نمی تواند با تبلیغات ایدئولوژیک، این توده ها را به سمت ما جذب کند. تا حدی کاملی که ما می توانیم به شکل گیری آگاهی انقلابی توده ها کمک کنیم، ما آنرا باید با تقویت و ایستادگی بر مواضع مان، در هر مرحله از شکل گیری حوادث، انجام دهیم. این است که چرا این موضع نمی تواند - و نباید- در تناقض با مواضع ما در مبارزه نهایی و یا به عبارت دیگر با اهدافی که مشخصا شکل گیری حزب ما را ساخته اند، باشد. تبلیغ شعار حکومت کارگری، (۳) برای مثال، تنها میتواند باعث افشاندن تخم هرج و مرج و اغتشاش در آگاهی توده ها و حتی حزب و اعضای آن شود. ما این را از همان ابتدا مورد انتقاد قرار دادیم، بنابراین من در اینجا به یادآوری خطوط کلی قضاوتی که در آن زمان ابراز کردیم، بسنده میکنم.

در مواجهه با اشتباهاتی که این تاکتیک مسبب آن بود و از همه مهمتر زمانی که شکست اکتبر در سال ۱۹۲۳ در آلمان رخ داد، بین الملل، اشتباه بودن آنرا به رسمیت شناخت. این فقط یک تصادف ثانوی نبود، خطائی بود که امید داشتن یک کشور بزرگ دیگر، در کنار اولین انقلاب پیروزمند پرولتاری را از ما گرفت - چیزی که اهمیت زیادی را برای انقلاب جهانی میداشت.

متأسفانه، تنها چیزی که گفته شد این بود: هیچ صحبتی از تجدید نظر اساسی بر تصمیمات چهارمین کنگره جهانی، نمیتواند در میان باشد، صرفا لازم است که برخی از رفقای که در کاربرد تاکتیک جبهه متحد، مرتکب اشتباه شده اند برکنار و مسئولین آن شناسائی شوند. آنها در جناح راست حزب آلمان یافت شدند. هیچ کس مایل به اذعان نبود که بین الملل به عنوان یک کل، مسئولیت آن اشتباهات را داشت. با این حال، بر روی تزه تجدید نظر شد و یک فرمولاسیون کاملا متفاوت از دولت کارگری داده شد.

چرا ما با تزه های کنگره ۵ موافقت نکردیم؟ به نظر ما، تجدید نظر، کافی نبود، فرمولاسیون جدید باید با وضوح بیشتری بیرون داده میشد. اما بالاتر از همه، ما با اقدامات کنگره ۵ مخالف کردیم چرا که آنها اشتباهات جدی را از بین نمی بردند، چرا که ما معتقد بودیم محدود کردن سؤال در حوزه اقدامات بر علیه افراد، درست نبوده و لازم بود که در خود بین الملل تغییر انجام گیرد. اما اکثریت، حاضر به پا گذاشتن در این مسیر سالم و شجاع نشدند. ما بارها به انتقاد از وجود ذهنیت متمایل به رشد پارلمانتاریستی و دیپلماتیک در میان مان و در فضائی که در آن کار میکنیم، پرداختیم. تزه خیلی چپ گرایانه بودند، حتی آنهائیکه این تزه بر علیه شان صادر شده آنرا برای کسب اطمینان خود مورد تأیید قرار میدهند. اما تا آنجائیکه به ما مربوط میشود، ما آنرا فراتر از کلمات دیدیم و حدس زدیم که پس از کنگره ۵ چه اتفاقی خواهد افتاد و به این دلیل عدم رضایت خودمان را اعلام کردیم.

بولشویزه کردن

من در اینجا می خواهم بر نکات ذیل تأکید کنم: در بیش از یک مناسبت، رفقا خود را موظف به رسمیت شناختن ضرورت تغییر رادیکالی در جهت گیری دیده اند. بار اول، مسئله جذب توده ها، اینکه بدرستی درک نشده بود. بار دوم، مسئله تاکتیک جبهه متحد بود، و در کنگره ۳، بر خطوی که تا آن زمان دنبال شده بود، تجدید نظر کامل انجام گرفت. اما اینها، همه ماجرا نیست. در کنگره ۵، در جلسه اجرایی وسیع مارس ۱۹۲۵، یک بار دیگر ملاحظه شد بود که همه چیز به شدت رو به وخامت رفته است. گفته شد: شش سال از تشکیل بین الملل گذشته است، اما هیچ یک از احزاب آن موفق به انجام انقلاب نشده اند. مطمئنا، وضعیت وخیم تر شده است و ما در حال حاضر مواجه با تثبیت سرمایه داری هستیم. با این وجود، توضیح داده شد که باید چیزهای زیادی در فعالیت های بین الملل تغییر یابند. اما هنوز هیچ درکی راجع به آنچه که باید انجام شود، در میان نبود، بنابراین شعار بولشویزه کردن راه اندازی شد. این قابل فهم است. هشت سال از زمان پیروزی بلشویکهای روسیه گذشته است، و آیا ما حالا موظف به اذعان این نکته ایم که احزاب دیگر بلشویک نیستند؟ چه تحول عمیقی، به منظور کشاندن آنها به سطح حزب بلشویک لازم است؟ آیا قبلا هیچ کسی متوجه این نشده بود؟

در زمان کنگره ۵، چرا ما به شعار بولشویزه کردن اعتراض نکردیم؟ چرا که، هیچ کس نمیتوانست با بیانیه ائی به مخالفت بر خیزد که به احزاب دیگر فراخوان میداد تا قابلیت انقلابی که پیروزی حزب بلشویک را ممکن ساخت، بدست

آرند. اما حالا مسئله فقط یک شعار صرف نیست، بلکه به اسم شب صرف تبدیل شده است. ما حالا با واقعیت ها و تجارب سر و کار داریم. در حال حاضر لازم است که تراز نامه بولشویزه کردن را تهیه کنیم و ببینیم که شامل چه چیز هایی میشود. از چند نقطه نظر، من معتقدم که این تراز نامه منفی است. هیچ مصوبه ئی برای حل و فصل مشکلات وجود ندارد که تا حالا تصویب شده باشد. روش بولشویزه کردن همه احزاب، پیشرفت آنها را تضمین نکرده است. من باید مشکل را از دیدگاه های مختلف بررسی کنم. اول از همه، از لحاظ تاریخی.

ما فقط یک حزب را داریم که به پیروزی نائل آمده - و آن هم حزب بلشویک روسیه است. چیزی که برای ما ضروری است، پیروی از همان راهیست که حزب روسیه برای رسیدن به پیروزی آن، بکار بست. کاملاً درست است، اما این هم کافی نیست. این غیر قابل انکار است که مسیر تاریخی که توسط حزب روسیه پیموده شد، نمیتواند تمام ویژگی های توسعه تاریخی را که احزاب دیگر انتظار میکشند، بنمایش بگذارد. این یک حقیقتیست که حزب روسیه، در شرایط خاصی مبارزه کرد، کشوری که در آن حکومت مطلقه فنودالی هنوز توسط بورژوازی سرمایه داری سرنگون نشده بود. بین سقوط حکومت مطلقه فنودالی و فتح قدرت توسط پرولتاریا، با مدت مداخله بیش از حد کوتاه، مقایسه این توسعه با آن انقلاب پرولتری که باید برای رسیدن به آن در دیگر کشورها انجام گیرد را غیر ممکن میکند.

زمان کافی برای ساختن دستگاه های دولتی بورژوازی بر روی خرابه های دستگاه دولتی فنودالی و تزاری وجود نداشت. این دوره از وقایع در روسیه، تجربه اولیه مورد نیاز ما را برای چگونگی سرنگون کردن دولت سرمایه داری مدرن، لیبرال و پارلمانی که برای سالیان بسیاری وجود داشته و دارای قابلیت دفاعی بزرگ میباشد، فراهم نمیکند.

با وجود بیان این تفاوت ها، واقعیتیست که انقلاب روسیه دکترین ما، برنامه ما، و تصور ما را از نقش طبقه کارگر در روند تاریخی تأیید کرد، از لحاظ نظری مهم تر از همه تا آنجا که به انقلاب روسیه مربوط میشود - حتی در محدوده این شرایط خاص - فتح قدرت و بر پائی دیکتاتوری پرولتاریا را از طریق حزب کمونیست تحقق داد. تئوری مارکسیسم انقلابی، تأیید پر آب و تاب تاریخی خود را در آن یافت. از نقطه نظر ایدئولوژیک، این از اهمیت تاریخی تعیین کننده ای برخوردار است. اما تا آنجائیکه به تاکتیکها مربوط میشوند، کافی نیست. برای ما ضروریست که بدانیم، چگونه باید به دولت مدرن بورژوازی حمله کرد، که به طور موثرتری نسبت به حکومت مطلقه تزار، حتی مسلحانه از خود دفاع میکند و علاوه بر آن، از خود، با کمک بسیج ایدئولوژیک و آموزش و پرورش عقیم طبقه کارگر توسط بورژوازی، دفاع میکند. این مشکل در تاریخ حزب کمونیست روسیه خود را نشان نمیدهد.

اگر "بولشویزه کردن" به این معنا درک شود که برای تمام مشکلات استراتژیکی مبارزه انقلابی، دستیابی به راه حل را میتوان در انقلاب روسیه جستجو کرد، آنوقت این مفهوم از بولشویزه کردن، ناکافی است. بین الملل باید یک مفهوم گسترده تری را تدوین و فرموله کند. راه حل مشکلات استراتژیکی ما در خارج از تجربه روسیه باید جستجو شود. حالت دوم باید بطور کامل بررسی شود، هیچ یک از ویژگی های مشخصه آن نباید نادیده گرفته شود، باید آن را به طور مداوم در نظر داشت، اما ما به عناصر مکمل برخاسته از تجربه طبقه کارگر در غرب نیز نیازمندیم. این است آنچه از نقطه نظر تاریخی باید در مورد بولشویزه کردن گفته شود. تجربه تاکتیکی در روسیه به ما نشان نداده است که چگونه مبارزه علیه دموکراسی بورژوایی باید برپا شود. هیچ ایده ای از مشکلات و وظایفی که توسعه مبارزه پرولتری در انبار خود برای ما نگه داشته، به ما نمیدهد...

رژیم داخلی حزب و بین الملل

من حالا باید به جنبه دیگری از بولشویزه کردن بپردازم: رژیم داخلی حزب و بین الملل.

در اینجا، یک کشف جدید انجام شده است: چیزی که تمام بخش های ما فاقد آنست، نظم و انضباط آهنین بلشویکهاست، که نمونه آنرا در حزب روسیه شاهد بودیم. ممنوعیت مطلق اعلام فراکسیون، فرمان موظف بودن تمام اعضای حزب به شرکت در کار مشترک، صرف نظر از آن که، چه چیزی نظر آنان بوده باشد. در این حوزه نیز، من فکر می کنم مسئله بولشویزه کردن بصورت بسیار عوامفریبانه ئی مطرح شده است.

اگر ما سوال را به این شکل مطرح کنیم که : آیا هر کسی حق تشکیل فراکسیون را دارد؟ — سپس هر کمونیست پاسخ خواهد داد : — نه! اما سوال به این صورت نمیتواند مطرح باشد. نتایج بدست آمده در حال حاضر حاکی از اینست که روش مورد استفاده، نه در خدمت حزب بوده و نه بین الملل. مسئله دیسپلین داخلی و جناح بندی باید از نقطه نظر مارکسیستی، در یک روند کاملاً متفاوت و پیچیده تر بررسی شود. از ما پرسیده میشود که : چه چیزی می خواهید؟ آیا شما حزبی شبیه به یک مجلس می خواهید که در آن هر کسی حق دموکراتیک برای پیشنهاد دادن و تلاش برای کسب اکثریت را داشته باشد؟ اما اینگونه طرح مسئله اشتباه است. اگر به این شکل مطرح شود، تنها یک پاسخ ممکن این خواهد بود، البته، ما علیه چنین رژیم مضحکی خواهیم بود.

درست است ما باید حزب کمونیست کاملاً متحدی داشته باشیم، بدون نظرات متفاوت داخلی و گروه بندی های نامتجانس. اما این یک پیشا اصل پایه ای و دکماتیک نمی باشد. در عوض، هدفی است که رسیدن به آن در طول توسعه یک حزب کمونیست واقعی باید مد نظرمان باشد. اما این، زمانی ممکن است، که تمام سوالات ایدئولوژیک، تاکتیکی و سازمانی به درستی مطرح و به درستی حل و فصل شده باشد. در درون طبقه کارگر، این روابط اقتصادی است که در آن گروه های مختلف، اقدامات و ابتکارات مبارزه طبقاتی را تعیین میکنند. نقش حزب سیاسی جمع آوری و اتحاد هر آن چیز است که در این اقدامات، از نقطه نظر اهداف انقلابی طبقه کارگر در جهان به عنوان یک کل، مشترک است. وحدت درون حزبی، سرکوب اختلاف نظر داخلی، محو شدن مبارزات فراکسیونی، اثبات این خواهد بود که این حزب در بهترین مسیر برای انجام درست وظایف خود بوده است. اما اگر اختلاف نظر وجود دارد، این ثابت میکند که حزب با خطا خدشه دار شده است؛ که حزب اساساً ظرفیت مبارزه با گرایش های منحط جنبش طبقه کارگر را دارا نیست که معمولاً خود را در وضعیت عمومی، در برخی از لحظات بسیار مهم آشکار میکنند. اگر با موارد بی انضباطی مواجه هستیم، این علامت نشان اینست که این مشکل کماکان در حزب وجود دارد. نظم و انضباط، در واقع، نه نقطه آغاز بلکه نتیجه آن است، نه همچون پلانفرمی که نشود تغییر داد. علاوه بر این، این با ماهیت ورود داوطلبانه به سازمان ما، مطابق دارد. این است که چرا یک نوع کد کفیری حزب، نمی تواند برای اپیزودهای مکرر از عدم نظم و انضباط، علاج و درمان باشد.

در سالهای اخیر، رژیم ترور در درون احزاب ما جا باز کرده است، نوعی از ورزش، که شامل مداخله، تنبیه، نابود کردن - و همه این کارها با یک لذت خاص، گوئی که این دقیقاً زندگی ایده آل حزبیست. حتی به نظر می رسد که قهرمانان این عملیات پر زرق و برق متقاعد شده باشند که این کارها به منزله اثبات ظرفیت انقلابی و انرژیزت.

بر خلاف انتظار، من فکر می کنم که انقلابیون واقعی و خوب به طور کلی آن دسته از رفقای هستند که هدف این اقدامات فوق العاده قرار گرفته اند که صبورانه آنها را به منظور جلوگیری از نابودی حزب تحمل میکنند. من گمان می کنم که این هدر دادن انرژزی، این ورزش، این مبارزه در درون حزب هیچ ربطی به انجام کار انقلابی که ما باید انجام دهیم، ندارد. آن روز خواهد آمد که ما باید ضربه را زده و سرمایه داری را نابود کنیم و در این دامنه حزب باید شواهدی از انرژزی انقلابی خود را نشان دهد. ما هرج و مرج در حزب را نمی خواهیم، به همان سیاق خواهان یک رژیم ضد حمله مستمر نیز نیستیم که این نفی نفس وحدت و انسجام حزبیست.

در حال حاضر، همه چیز به شرح زیر ارائه شده : رهبری مرکزی همیشه وجود خواهد داشت و می تواند هر آنچه که میخواهد انجام دهد، زیرا در هر زمانی هر اقدامی را در برابر هر کسی که علیه آن صحبت کند، یا خواهان "نابودی" آن باشد و فتنه و مخالفت کند، میتواند انجام دهد و همیشه محق است. اما شایستگی در سرکوب شورش نیست، چیزی که مهم است اینست که شورش در میان نباشد. وحدت حزب باید از نتایج به دست آمده به رسمیت شناخته شود نه توسط رژیم تهدید و ترور. روشن است که در اساسنامه ما نیاز به مجازات داریم. اما آنها باید استثنا باشند نه اینکه به روش نرمال و عمومی داخل حزب تبدیل شوند. اگر برخی از عناصر وقیحانه مسیر مشترک را رها کنند، در برابر آنها اقداماتی باید انجام شود. اما اگر رجوع به یک کد از مجازات در یک جامعه قاعده شود، این بدان معناست که جامعه اصلاً بی نقص نیست. مجازات تنها در مورد استثنایی باید مورد استفاده قرار گیرند، آنها نباید تشکیل دهنده یک قاعده، یا یک ورزش و یا ایده آل رهبری شوند. اگر ما مایل به تشکیل یک بلوک مستحکم به معنای واقعی از این واژه هستیم، همه باید تغییر کنند.

تزه های ارائه شده در اینجا، حاوی چندین نکته ظریف در این رابطه است. کمی آزادی بیشتری داده شده است. اما شاید تا حدودی دیر شده باشد.

احتمالا، تصور بر آن بوده است که دادن آزادی کمی بیشتر به مردمی که "سرکوب" شده اند، امن بوده باشد از آنجائیکه دیگر نمیتوانند دست و پائی بزنند. اما اجازه دهید که ما تزاها را کنار بگذاریم و واقعیت ها را در نظر بگیریم. همواره گفته شده که حزب ما باید بر اصل مدل سانترالیزم دموکراتیک بنا شده باشد. شاید بهتر میبود اگر ما می توانستیم به جای دموکراسی از یک بیان دیگر استفاده میکردیم — اما این فرمول توسط لنین ارائه شد. چگونه می توان به سانترالیزم دموکراتیک دست یافت؟ خب، البته، از طریق واجد شرایط بودن تمام رفقای رهبری و مشورت با توده اعضای حزب در مورد مسائل کلیدی خاص.

بدیهی است، ممکن است بر این قاعده در یک حزب انقلابی استثناء وجود داشته باشد. در مناسبتی رهبری مجاز است که بگوید: رفقا، این حزب به طور معمول با شما مشورت میکند، اما از آنجایی که مبارزه در برابر دشمنان ما به تازگی وارد یک دوره خطرناک شده است و دقیقه ای برای از دست دادن وجود ندارد، ما بدون مشورت با شما، در حال اقدام هستیم.

اما آنچه که خطرناک است این است که در آنچه که واقعا با ابتکار عمل از بالا انجام گرفته شده، وانمود به مشاوره شود. این سوء استفاده از کنترل رهبری دستگاههای حزبی و مطبوعات است. در ایتالیا، ما گفتیم که ما دیکتاتوری را قبول داریم، اما از روش های مانند "جولیتین" بیزاریم. آیا دموکراسی بورژوازیی بغیر از یک روش حیلہ گری، چیز دیگری است؟ آیا این نوع از دموکراسی را شما میخواهید در درون حزب به ما اعطا کنید؟ آیا این میتواند آن چیزی باشد که شما در حال تلاش برای رسیدن به آنید؟ پس ما میگوئیم که دیکتاتوری بهتر خواهد بود، حداقل با ماسک مزورانه خودش را نپوشانده است. چیزی که باید ارائه شود شکل واقعی دموکراسی است، به عبارت دیگر، چیزی که تنها برای دستاورد خوب، به رهبری اجازه استفاده از دستگاه های حزبی را میدهد.

در غیر این صورت، صرفا میتواند شکست و ضعف و نارضایتی را به ویژه در میان طبقه کارگر به ارمغان بیاورد. ما باید یک رژیم سالم در حزب داشته باشیم. مطلقا ضروری است که حزب باید امکان شکل گیری افکار و بیان آزادانه آنرا بوجود آورد.

تولد یک فراکسیون نشان می دهد که یک چیزی اشتباه است. برای اصلاح این بیماری، لازم است که به دنبال دلایل تاریخی که به تولد ناهنجاری انجامیده رفت، مسئله ایکه فرموله شدن تمایل به تشکیل فراکسیون را تعیین میکنند. علت در اشتباهات ایدئولوژیک و سیاسی حزب واقع است. جناح بندی ها بیماری نیست، بلکه صرفا علامت بیماریست و اگر کسی آرزوی درمان ارگانیزم بیمار را دارد، نباید با علائم به مبارزه بر خیزد بلکه باید سعی کند که علل بیماری را کشف کند. علاوه بر این، در اکثر موارد، مسئله ائی که وجود داشت این نبود که گروهی از رفقا برای ایجاد سازمان تلاش میکردند و یا انجام چیزی شبیه این. مسئله وجود جریان های فکری و گرایشاتی بود که میخواستند خودشان را در فعالیت های عادی و منظم جمعی حزب بیان کنند. روش شکار جناحی، کمپین رسوا سازی، نظارت پلیسی و بی اعتمادی به رفقا — روشی که در واقع، نشان دهنده بدترین درگیری های جناحی در حال توسعه در سطوح بالاتر حزب است - تنها می تواند در بدتر شدن وضعیت جنبش ما و سوق دادن تمامی نقد های واقعی بر روی مسیر فراکسیونیزم باشد. چنین روشی نمیتواند وحدت درونی حزب را تضمین نماید، آنها فقط آنرا فلج و ناتوان میسازند. دگرگونی بنیادی چنین روش های کار، مطلقا ضروری است.

اگر ما به همه اینها پایان ندهیم، عواقب، بسیار جدی خواهند بود...

در موارد متعددی، مداخله مرکز بین الملل در امور بخشهای ملی، کم مسئله ساز نبوده است. در این، من روش کار بین الملل، ارتباط آن با بخش های ملی و طریقی که ارگان های رهبری را شکل میدهد، سرزنش میکنم. من قبلا روش کارمان را در آخرین کنگره مورد انتقاد قرار داده ام. هیچ همکاری جمعی واقعی در ارگان های رهبری و کنگره های ما وجود ندارد. مرکز بین الملل در ارتباط با بخشهای ما کاملا بیگانه به نظر می رسد، بحثهای درونی آنها را مدیریت کرده و جناح مورد حمایت خود را انتخاب میکند.

در همه مسائل، این مرکز، از طرف همه بخش های دیگر حمایت می شود، بخشهایی که امیدوارند و بدین شکل به خود اطمینان دهند که وقتی نوبتشان رسید، با آنها معامله بهتری خواهد شد. رهبری گروه بندی های مختلف بر اساس چنین "شرط بندی روی اسب" شکل گرفته است. مردم به ما می گویند: هژمونی رهبری بین الملل توسط حزب روسیه، بخاطر این واقعیت که آنها انقلاب کرده و مقر بین الملل در آنجاست، توجیه میشود. به همین دلیل است که لازم است برای تصمیم

گیری هایی که توسط حزب روسیه اعلان میشود اهمیت خاصی در نظر گرفته شود، که رهبر ماست. اما بعد از آن، مشکل ناشی از اینست که حزب روسیه چگونه مسائل بین المللی را حل میکند. این سؤالیست که ما کاملاً حق مطرح کردن آنرا داریم.

از آنجا که حوادث اخیر، پس از آخرین بحث، این تکیه گاه کل سیستم، دیگر به اندازه کافی پایدار نیست. در آخرین بحث در حزب روسیه، ما شاهد ادعای رفقانی بودیم که دارای دانش یکسان از لنینیسم اند، بدون شک دارای حق یکسان برای صحبت به نام سنت انقلابی بلشویسم و هر یک با استفاده از نقل قولی از لنین در برابر دیگری استدلال کرده و تجربه روسیه را به نفع خود تفسیر میکرد. بدون وارد شدن در محتوای بحث، فقط این واقعیت غیر قابل انکار است که من می خواهم اینجا بنا بگذارم. چه کسی در این وضعیت، آخر الامر روی مشکلات بین المللی تصمیم میگیرد. کسی قادر به پاسخگویی نمیتواند باشد: گارد قدیمی بلشویک برای پاسخ به این، در عمل به راه حل های متضاد میرسد. بدین ترتیب ستون کل سیستم در مقابل تحقیقات عینی دست به مقاومت میزند.

اما به وضوح، این بدان معنی است که جستجو برای یک راه حل متفاوت ضروریست. ما ممکن است که سازمان بین المللی مان را با یک هرم مقایسه کنیم. این هرم باید دارای راس و دو ساق باشد که در راس به هم میرسند. این شکلی است که ما باید وحدت و ضرورت تمرکز مان را ارائه دهیم. اما امروز، به عنوان یک نتیجه از تاکتیک های مان، هرم بطرز خطرناکی روی راس خود ایستاده است.

بنابراین باید برگردانده شده و روی کف خود بایستاد، به طوری که دوباره پایدار بماند. از این رو، نتیجه گیری ما در مورد مسئله بلشویزه کردن این است که ما نباید به تغییراتی راضی شویم که از طبیعت ثانوی صرف برخوردارند، مگر اینکه کل سیستم از بالا به پایین اصلاح شود.

دولت چپ... وظایف ما برای آینده کدامند؟

این مجمع نمیتواند نگرانی خود را به طور جدی با این مشکل، بدون مقابله، در ابعاد کامل و با تمام سنگینی آن، با سؤال اساسی از روابط تاریخی میان روسیه شوروی و جهان سرمایه داری، بر طرف کند. در کنار مشکل استراتژی انقلابی پرولتاریا، مشکل جنبش دهقانی بین المللی و مشکل استعمار و مردم تحت ستم، مسئله سیاست های دولتی حزب کمونیست روسیه، امروز برای ما مهم تر از همه است. حزب روسیه باید از تقابل روابط طبقاتی در داخل روسیه، برداشتن گام های لازم برای بررسی نفوذ دهقانان و رویش اقشار خرده بورژوا، و دفاع از خود در برابر فشار های خارجی از جمله حمله نظامی، ارزیابی کند. از آنجائیکه فروکش موج انقلابی در سایر کشورهای دیگر رخ نداده است، لازم است تا حد ممکن برای هماهنگی سیاسی در روسیه با سیاست کلی انقلابی پرولتاریا گام برداشته شود.

من قصد ندارم در اینجا به طور کامل به این سؤال بپردازم، اما کماکان فکر میکنم که در این مبارزه، بله، ما قطعاً باید پایه خودمان را در درجه اول بر طبقه کارگر روسیه و حزب کمونیست آن قرار دهیم. اما از اهمیت بنیادی برخوردار است که پایه خودمان را بر پرولتاریای دولت های سرمایه داری، که حس طبقاتی شان در مجاورت مستقیم با دشمن سرمایه داری تعیین میشود، نیز قرار دهیم. مشکل سیاسی روسیه نمیتواند در محدوده باریک جنبش روسیه به تنهایی حل شود، همکاری مستقیم کل بین الملل کمونیستی کاملاً ضروری است. بدون چنین همکاری، نه تنها استراتژی انقلابی در روسیه، بلکه سیاست های ما در دولت های سرمایه داری به طور جدی تهدید خواهد شد. ممکن است که گرایش برای کم رنگ کردن کاراکتر و نقش احزاب کمونیست، پدیدار شود. در واقع ما در حال حاضر در این معنا مورد حمله قرار گرفته ایم، نه از درون صفوف خود مان، بلکه از صفوف سوسیال دموکرات ها و از محافل فرصت طلب. مسئله کمپین برای وحدت اتحادیه صنفی بین المللی و نگرش ما به بین الملل ۲ نیز مربوط به این سؤال میشود. ما اینجا همه توافق کرده ایم که احزاب کمونیست باید بدون هیچ قید و شرطی استقلال انقلابی خود را حفظ کنند. همانطور لازم است که به امکان ظهور تمایلی که جایگزینی احزاب کمونیست را با نوعی از ارگانیسم های کمتر صریح و روشن، که اهداف طبقاتی سفت و سختی ندارند و از نظر سیاسی خنثی ترند، هشدار دهیم. در شرایط کنونی، وظیفه بی چون و چرای ماست که برای دفاع از کاراکتر بین المللی و کمونیستی سازمان های حزبی مان در برابر هر گونه تمایل به انحلال دفاع کنیم.

پس از این انتقادات، آیا ما میتوانیم بین الملل را، بشکلی که امروز وجود دارد، به اندازه کافی برای این کار مجهز در نظر بگیریم - از اتخاذ یک استراتژی صحیح هم برای روسیه و هم برای سایر کشورها؟ آیا می توانیم برای مثال، بحث فوری در باره تمامی مشکلات روسیه توسط این مجمع را تقاضا کنیم؟ افسوس که پاسخ برای این سوال باید، منفی باشد. انجام تجدید نظر جدی در رژیم داخلی حزب ما کاملاً ضروری است که مشکلات تاکتیکی در مقیاس جهانی و سیاست های دولت اتحاد جماهیر شوروی را باید در دستور کار فوری خود قرار دهد. اما مقابله با این پرسش ها به یک دوره جدید با استفاده از روش های کاملاً متفاوت نیاز دارد. در گزارش ها و تزه های پیشنهادی، مبنای کافی برای حل و فصل این مسائل وجود ندارد. آنچه ما نیازمندیم خوشبینی رسمی نیست. ما باید درک کنیم که نه به تصحیح های خرد، از نوعی که ما بیشتر از یک بار شاهد معرفی آنها به رژیم های داخلی احزابمان بوده ایم - بلکه تصحیح هایی که بتواند ما را به انجام کارهای بزرگ انقلاب جهانی مجهز کند، نیازمندیم.

سخنرانی در نهمین جلسه، ۲۵ فوریه

رفقا... در حال پایان دادن به صحبت هایم هستم. در مورد رژیم داخلی و معکوس کردن "هرم" و در مورد مسئله فراکسیون ها، من در اینجا نمیتوانم به آنچه رفیق بوخارین گفت پاسخ دهم. اما میتوانم موارد زیر را سوال کنم، آیا در آینده در روابط داخلی ما تغییر بوجود خواهد آمد؟ آیا این جلسه پلنوم نشان می دهد که یک مسیر جدید اتخاذ شده است؟ در حالیکه همین الان که به ما اطمینان داده شد که ترور داخلی متوقف خواهد شد، ما شاهد اظهارات نمایندگان فرانسوی و ایتالیایی هستیم که با دیده شک به این موضوع مینگرند. ما صبر خواهیم کرد تا کار شما را ببینیم.

من به سهم خود فکر میکنم که شکار برای به اصطلاح فراکسیون نیسم ادامه خواهد یافت و به همان نتایجی دست خواهد یافت که تا به حال یافته است. ما می توانیم اینرا از روشی که برای حل و فصل مسئله آلمان و دیگران اتخاذ شد، ببینیم. من باید بگویم که به نظر من، این روش تحقیر یک شخص اسفناک است، حتی زمانی که آن بر علیه عناصر سیاسی که باید با آنها بشدت مقابله کرد، مورد استفاده قرار گیرد. من آنرا انقلابی ارزیابی نمیکنم، و من فکر می کنم که اکثریتی که امروز ارتدکسی خود را با ریشخند و تمسخر محکومین و گناهکاران ثابت میکند، احتمالاً همان فرصت طلبان خوار سابق را تشکیل میدهند. ما می دانیم که این روش ها اعمال شده اند - و باز هم خواهند شد - به رفقای که نه تنها گذشته انقلابی دارند، اما هنوز عناصر با ارزشی برای مبارزه آینده مان هستند. این شیدایی برای خود تخریبی باید پایان یابد، اگر ما واقعا اشتیاق رهبری مبارزه انقلابی پرولتاریا را داریم.

تا آنجا که به تغییرات قریب الوقوع در بین الملل مربوط میشود اینها دلایلیست که چرا تماشای این جلسه پلنوم، برای من شوم و تیره و تار بوده است. بنابراین، به پیش نویس قطعنامه ای که ارائه شده است رای مخالف میدهم.

قطعنامه پیشنهادی در بیستمین جلسه

من مایلیم که مواضع خود را در باره بحث مسائل روسیه در فرم نوشته ارائه دهم. مشروعیت دارد که خاطر نشان کنم، این پلنوم، مسله روسیه را مورد بحث قرار نداده و نه امکان و نه آمادگی لازم را جهت انجام این کار برآورده است. این کاملاً به من حق می دهد که نتیجه گیری کنم که این، یکی از نتایج سیاست عمومی نادرست بین الملل با انحراف راستگرایانه آن میباشد.

این دقیقاً آنجری ست که من در سخنرانی اول در طول بحث عمومی سیاسی به آنها اشاره کردم.

مشخصاً، پیشنهاد می کنم کنگره جهانی در تابستان آینده تشکیل شود و دستور کار آن باید دقیقاً مسئله و یا رابطه بین مبارزه انقلابی پرولتاریای جهان از یک سو و سیاست دولت روسیه و حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، از سوی دیگر باشد.

واضح است که بحث این مشکلات باید در تمامی بخش های بین الملل به درستی آماده شود.

(موضوع مورد اشاره در بالا، به اتفاق آرا به هیئت عامله دائمی رجوع شده بود)

یادداشت ها:

(1) این جلسه در شهر لیون فرانسه در ماه ژانویه برگزار شد. تزه‌های لیون فراکسیون چپ از طرف رهبری حزب کمونیست ایتالیا، تولیاتی و گرامشی رد شده بود. حزب در این زمان کاملاً در مواضع سیاسی و روش کار "بولشویزه" شده بود.

(2) مقدمه ما تا حدودی از نوشته‌های حزب کمونیست انترناسیونالیستی، مجموعه‌ای از اسناد و عصاره‌ای از متون قبلی، تحت عنوان *Per una analisi critica del tardo bordighismo e dei suoi epigoni*، تهیه شده است. ما خواندن آنها را به کسانی که قادر به خواندن متون ایتالیایی اند توصیه می‌کنیم.

(3) برای اطلاعات بیشتر در نگرش چپ ایتالیا به شعار دولت کارگری (و چارچوب کلی سیاست‌هایشان) رجوع کنید به تزه‌های رم که در حزب کمونیست انترناسیونالیستی در سال ۱۹۲۲ به تصویب رسید و در چشم اندازهای انقلابی شماره ۲۲ سری دوم تجدید چاپ شد.

(۴) پیامد های بولشویزه کردن حزب ایتالیا و پاسخ چپ در جزوه سازمان کارگران کمونیست، پلاتفرم کمیته توافق ۱۹۲۵، بررسی شده است. پلاتفرم نیز به زبان ایتالیایی در جزوه اونوراتو دامن و گرامشی بین مارکسیسم و ایدالیسم از آدرس حزب کمونیست انترناسیونالیستی در دسترس است.